

بعضی خانه‌ها در این دنیا بوی بهشت را دارند، گویا خشتت به خشت خانه را با آجرهای بهشتی ساخته‌اند، اصلا انگار اینجا خود بهشت است، نمی‌دانم چه سزی در این خانه‌ها نهفته که اینقدر زنده است، در و دیوار خانه بوی بهار و زندگی دارد، صاحب خانه آن قدر با صفاست که دوست داری ساعت‌ها بنشیننی و او برایت قصه بگوید، قصه‌ای اماواقعی، قصه محمدهایش، سه دسته گلی که با تمام وجود تقدیم مولایش، حسین علیه‌السلام کرده و امروز با قلبی پر از ایمان به راهشان و با شوقی بی‌انتها، نامشان را می‌برد. می‌گوید: **«خدا انگار این سه تا را برای خودش آفریده بود.»**

امروز صفحه فرهنگ و مقاومت کیهان میهمان یکی از خانه‌های بهشتی شیراز است، و گوش جان می‌دهد به کلام زیبای مادر شهیدان محمدحسن، محمدجواد و محمدحسن روزی طلب:

سیدمحمد مشکوالممالک

معرفی یک خانواده آسمانی

محمدحسن سال ۴۰ به دنیا آمدو راه و ساختمان خواند، محمدجواد متولد سال ۴۳ و محمدحسن متولد ۴۵ بود.این سه شهیدبچه‌های چهارم و پنجم و ششم هستند.من سه فرزند دیگر هم دارم یک پسر به نام محمدحسین که پسر اولم است،فرهنگی و استاد دانشگاه بود و حالاازنازشته شده و در کارهای مسجد کمک می‌کند، دو دختر دیگر هم دارم که آنها هم فرهنگی بودند و حالا بازنشسته‌اند.

در بین شهدایم محمدجواد در آخر به شهادت رسید؛ ولی نخستین فرد خانواده بود که وارد جبهه شد، او چهارده آبان ۵۹ به‌صورت بسیجی به جبهه رفت؛ یعنی در همان روزهای نخست جنگ. محمدحسن در بهمن ۵۹ رفت، او می‌خواست جواد را برگرداند، جواد هم در بهمن ۵۹ در جبهه مسموم شد و او را به خانه فرستادند؛ البته چون دانش‌آموز بود، می‌خواست باید که امتحاناتش را هم بدهد. در کل اینها نوبت به نوبت به جبهه می‌رفتند، یکی می‌رفت و دیگری برمی‌گشت

گفت و گو با مادر شهیدان روزی طلب،

به مناسبت سالگرد شهادت شهید محمدحسن روزی طلب

قطعه‌ای از بهشت

خانه‌ای با ۳ شهید

که اینجا را هم خالی نگذارند. محمدحسن هم ابتدای خرداد ۶۱ رفت جبهه، او ۱۳ ساله بود، آن قدر کوچک بود که لباس و کفش به اندازه‌اش پیدا نمی‌شد.

قصه نخستین شهید؛ محمدحسن

همه فرزندانم خوب هستند؛ اما خدا می‌داند که این سه فرزند شهید طوری بودند که انگار خدا آنها را برای خودش خلق کرده. محمد حسن اولین شهید است، او خیلی با محبت بود، با همه دوست بود، با قوم و خویش و غریبه‌ها همه مردم مهربان بود.

محمدحسن تمام جبهه رفتن‌هایش بعد از پاسدار شدنش است؛ ولی محمدجواد از سال ۵۹ به‌صورت بسیجی می‌رفت، بعد از شهادت محمدحسن جواد وارد سپاه شد.

همان سال که دانشگاه‌ها تعطیل شد محمدحسن گفت:«می‌خواهم بروم سپاه» وقتی لباس سپاهیش را آورد داد به من، گفتم: «مادر مبارکت باشد» گفت: «ته‌مادر، بگو من در راه اسلام شهید شوم، تا خون ما ریخته نشود اسلام آبیاری نخواهد شد، دعا کن که من شهید شوم.» گفتم: «من دعا می‌کنم که اسلام پیروز شود و شما هم موفق شوید.»

محمدحسن سه بار جبهه رفت، بار سوم در عملیات فتح العیین به شهادت رسید. زمانی بود که از زمین و آسمان شهید می‌آمد، کلی هم مفقود الاثر بودند.

معافان فرمانده بود، می‌خواستند برود روی مین؛ ولی فرمانده‌اش اجازه نمی‌دهد، با هم جر بحث می‌کنند، گلایزه هم می‌شوند که دمکه لباس حسن هم کنده می‌شود. بعد از این می‌روند و راه را باز می‌کنند و پیروزی مفصلی به دست می‌آورند و با امام این فتح را فتح مین می‌خوانند. من هم نمی‌دانستم که نام این عملیات فتح‌العیین است، در خواب دیدم که دارم قرآن می‌خوانم و می‌گویم: «تا فتحنا لک فتحا مین»ا که یک‌بار از خواب بیدار شدم.

۱۱ تا جنازه فرمانده و معاون فرمانده در خاک بریزها مانده بود، خاک و طوفان آمده بود و روی اینها را پوشانده بود و پیدا نبودند، می‌گفتند که محمد حسن شهید ساده؛ اما نمی‌دانیم که کیجاست. کجاست، هفته طول کشید که متوانستیم جبهه به نبرد را پیدا کنیم، عبدالحمید، برادر خانم محمدجواد او را پیدا کرده بود.

قرار بود وقتی محمدحسن از جبهه برگشت

نمی‌کنیم.»

پسرم محمد محسن.آخرین فشنگ را هم به سوی دشمن شلیک می‌کند و بعد به درجه رفیع شهادت می‌رسد.

او را ۴ ماه به ۴ ماه نمی‌دیدم، وقتی هم می‌آمد چند روز بعد دوباره می‌رفت.در این اواخر او آن قدر بزرگ شده بود که دیگر کفش به اندازه پایش پیدا نمی‌شد، هم از نظر جثه و هم از نظر فکری خیلی رشد کرده بود، در ابتدا پوتین را با بند به پایش می‌بست که از پایش نیفتد؛ ولی در اواخر کار موتور تریل سوار می‌شد.وقتی هم که سوار موتور می‌شد دعای کمیل را می‌خواند تا به جبهه برسد.

لحظات آخر قسمتی از دعای مناجات شعبانیه را می‌خواند… «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»، وقتی هم او را آوردند چشمانش باز بود، انگار به دنیا آمده، بیو، بیو، اما او قبول نمی‌کرد، تا اینکه به او مأموریت داد و گفت برو، او هم آمد و خیلی زود هم رفت. تا زمانی که محسن رفت و شهید شد، محسن در گروه اطلاعات عملیات بود و در اسفند سال ۶۲، در روز تولد ۱۶ سالگی‌اش در

فراوان آنها را پاک و طاهر نگه می‌داشتم. من حاج جواد را باردار بودم، وقتی که قرآن می‌خواندم در شکمم تقلا می‌کرد، وقتی ساکت می‌شدم دیگر حرکت نمی‌کرد، وقتی هم به دنیا آمد با قرآن خیلی مانوس بود. وقتی هم که برادرانش شهید شدند تا شب تا صبح قرآن می‌خواندم. به من هم نمی‌گفت که برادرانش شهید شدند، صبح که می‌شد برایم صبحانه آماده می‌کرد و وقتی صبحانه می‌خوردم می‌گفت مثلا محسن زخمی‌شده و کم کم می‌گفت چه اتفاقی افتاده، خیلی خوددار بود.

از کودکی عاشق ائمه بودم

من ذریه پیغمبر و حضرت رسول را از بچگی خیلی دوست دارم، وقتی خیلی کوچک بودم می‌خواندم… «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»، وقتی هم او را آوردند چشمانش باز بود، انگار به دنیا آمده، بیو، بیو، اما او قبول نمی‌کرد، تا اینکه به او مأموریت داد و گفت برو، او هم آمد و خیلی زود هم رفت. تا زمانی که محسن رفت و شهید شد، محسن در گروه اطلاعات عملیات بود و در اسفند سال ۶۲، در روز تولد ۱۶ سالگی‌اش در

می‌مانم، اما تو کلمه به خداست و حس می‌کنم آنها



همیشه اینجا هستند، بارها در بیداری آنها را دیده‌ام و بسا آنها صحبت کردم. یک‌بار بیمار بودم و رفتم بیمارستان و برگشتم، روی اتاقم خوابیده بودم، محسن هم از وقتی رفت جبهه نمی‌گفت سادر، از زری غیرت می‌گفت حاج خانم. دیدم می‌گوید حاج خانم سلام، نگاه کردم دیدم محسن با آن قد بلندش ایستاده و با چشمان زبایش به من نگاه می‌کند و لبخند می‌زند. من از خوشحالی نمی‌توانستم حرف بزنم، همین طور داشتم به او نگاه می‌کردم او هم من را نگاه می‌کرد و می‌خندید، که دیدم غیب شد.

حسن می‌گفت: «مادر من همیشه پیش تو هستم، هر حاجتی داری به من بگو.» یک ماه قبل از شهادتش از خواب بیدار شدم. اینها زنده هستند،

حسن می‌گفت: «مادر من همیشه پیش تو هستم، هر حاجتی داری به من بگو.» یک ماه قبل از شهادتش از خواب بیدار شدم. اینها زنده هستند،

یکبار دیگر هم خواب دیدم که حسن آقا آمد و در یک کتابخانه بزرگ پر از کتاب، چند دسته پول فقری بودم از خواب بیدار شدم. اینها زنده هستند، فقط قلب می‌خواهد که محکم باشد، خداوند هست که همه چیز را درست می‌کند.

گاهی که در خواب می‌بینمشان می‌گویم چرا دری آمدمیدم؟ می‌گویند سادر آنجا کار داریم، آنها در آنجا هم مسئول عبادت هستند و دارند برای سعادت ماها کار می‌کنند. آنها حالا از ما بهتر شد، می‌خواست برگردد که او را به زور به خانه فرستادند. وقتی که برگشت خانه، عروسم در باز کرده بود، شکس‌های رادیولوزی در دستش بود، آنها را به او داده بود و گفته بود: «اینها را بگذار زیر چادرت که مادر نبینند.» من که آمدم استقبال، او خیلی راحت راه رفت که متوجه نشوم، بعد که آمدم داخل خانه، متوجه شدیم که مجروح شده است. وقتی حالتش بهتر شد به جبهه برگشت.

آخرین فشنگ

یکبار در جبهه شهید سیاد شیرازی گفته بود:

«این بچه در اینجا چه می‌کند؟» و در پاسخ او را گفته بودند: «همین بچه عضو گروه شناسایی است و می‌رود در قلب دشمن، شناسایی می‌کند و بر می‌گردد.»

شهید سیاد شیرازی گفته بود: «باید درجه مرا برزاند و بر دوش این جوان بگذارد.» سرانجام هم می‌رود در خاک عراق و آن قدر می‌جنگد که مهماتش تمام می‌شود. پسرم می‌گفت: «ما تا آخرین لحظه و تا آخرین فشنگی که داریم، می‌ایستیم و می‌جنگیم و عقب‌نشینی

مددکار افتخاری بنیاد شهید شدند و علی‌رغم اینکه هیچ سمت و مسئولیتی نداشتند اما هر گاه بنیاد شهید در مسئله‌ای به مشکل برمی‌خورد به حاجی می‌گفتند که مشاوره بدهد.

پدر و مادر سه شهید بودن، اتفاقی نیست
همان‌طور که از حرف‌های مادر شهیدان روزی‌طلب بر می‌آید، اینها اتفاقی پدر و مادر سه شهید نشدند، آقای حاجی در وصیت‌نامه‌شان

در مورد حاج خانم این‌گونه می‌گویند: «بچه‌ها مادر شما زن صبوری است، مادر شما زن قانع و خداترس و باتقوایی است، به‌خاطر همین خدا شهادت سه تا بچه را روی سرش گذاشته.»

حاج خانم خودشان کتمان می‌کنند، اما هر سحرگاه زیارت عاشورا و دعای عهد و قرآن می‌خوانند، وقتشان اصلا تلف نمی‌شود، تفسیر می‌خوانند و اینها را ارائه می‌دهند. ایشان آقای حاجی را تحت فشار قرار نمی‌داد که پول بیشتری بیاورد، بلکه همان مقداری حلالی را که می‌آورد به بهترین شکل صرف بچه‌ها می‌کرد تا بچه‌ها پول زحمت کشیده و حلال بخورند. ممکن بود به سختی هم بیفتند نمی‌خواستند که همسرشان از راه نادرست پول تهیه کند، اینجاست که می‌گویند از دامن زن مرد به معراج می‌رود.

در تربیت بچه‌ها هم همین عمل‌الگویشان می‌شود. این پدر و مادر عملاً بچه‌ها را تربیت کردند. اگر بچه‌ها می‌گفتند دوچرخه می‌خواهیم، خیلی سریع تهیه نمی‌کردند، می‌گفتند باید صبر کنیم تا پول‌هایمان را جمع کنیم. از خود بچه پول‌های خودش را جمع کند، این‌طور بود که هم کمک می‌گرفتند و بچه تشویق می‌شد که پول‌های خودش را جمع کند، این‌طور بود که وقتی برایشان چیزی تهیه می‌شد از آن بهترین استفاده می‌شد. یعنی همه پس‌انداز کردن، هم خوردن پول حلال و هم صبوری را به بچه‌ها یاد می‌دادند.

شهید محمد حسن در نوجوانی مسابقه دوچرخه‌سواری می‌دهد و از اینجا تا چهارم رکاب می‌زند و نفر اول می‌شود.

آنها برای بچه‌ها وقت گذاشتند که به این مرحله برسندند، اینها هم صبر داشتند، هم تقوا داشتند و هم عمل صالح، بچه‌ها هم از آنها این مسائل را یاد گرفتند.

کلام آخر

شاید شما هستم. شاید حدود ۳٫۴ دقیقه عیای آقا را می‌بوسیدم و آقا هم با محبت به من نگاه می‌کردند. همه خانواده‌ها نشسته بودند و فقط ما ایستاده بودیم. ۱۲ دی سال ۹۶ بود. بعد از نماز آقا اسم را از خوانند و از شهدایم پرسیدند، حسین آقا گفتند: «من جا ماندم.» آقا گفتند: «ته شما جا نمانده اید، شما هم مثل من هستم، ما با هم می‌رویم.» ایشان خیلی با مهربانی صحبت می‌کردند، حضرت آقا از حاج آقا (همسرم) پرسیدند، گفتند: «کی به رحمت خدا رفته‌اند» گفتم ده سال است. در ادامه همسر شهید محمدجواد روزی‌طلب، از راز و رمز این خانه و خانواده برانمان گفت، از پدر و مادری که همواره در راه خدا قدم برداشته‌اند و اجرشان تاج افتخار شهادت سه جوان برومند است و… خانهای که وقف خدمت به اسلام شده…

دلتنوشته…

زمانی که این گزارش را می‌خوانید مدتی از شیوع ویروس بیماری را به نام کرونا ۲۰۱۹ گذشته، می‌رسد که طعم شیرین زندگی و ایمن‌ها را به کام همه مردم تلخ کرده و تعطیلات آبیاری را به کشور تحمیل نموده در بسیاری از مناطق کشور ما هم این ویروس شیوع پیدا کرده و علاوه بر استان گلستان تلفات جانی نیز به دنبال داشته؛ درست مثل عیای مسائل بهداشتی و حفظ جان خود و هموطنان ما امری بدیهی و ضروری است که اخیراً هم مقام معظم رهبری در پیامی بر این مهم تأکید کردند بنابراین بررسی پوشیده‌نیست که امروز هم کشور نیازمند فداکاری است و حضرت آقا هم به فداکاری در سختن خود اشاره داشتند اخلاصی این افراد به حدی است که معظله از زحمات پزشکان و پرستاران در مبارزه با ویروس کرونا قدرانی و شکر می‌کند، اما فقط در شرایط بحرانی که جان هموطنان در خطر است بیشتر می‌توان فداکاری و از خودگذشتگی رزمندگان و شهدای انقلاب، دوران دفاع مقدس، مدافع وطن و مدافع حرم را بیشتر در کرد و به ارزش رشادت آنها پی برد؛ آری حالا که با خودم فکر می‌کنم جای جبهه و سنگر عوض شده و رزمندگان خط مقدم نجات کشور امروز پزشکان، پرستاران، پرسنل زحمتکش بیمارستان‌ها و تمامی هموطنانی هستند که در اقصی نقاط کشور به جامعه خدمت می‌کنند آری بااستی بادی کنیم از سفید پوشانی که جبهه مبارزه با این مهمان ناخوانده در خط مقدم قرار گرفته‌اند. در این میان به نوبه خود به‌عنوان یک روزنامه‌نگار از خانواده بزرگ رسانه که برای آگاهی مردم در تمامی شرایط و موقعیت‌های خابیر در تمامی عرصه‌ها فعال هستند یاد می‌کنم و در پایان این گزارش امیدوارم که در هیچ دوره‌ای رشادت و جانفشانی عزیزانی که از جان خود گذشتند از حافظه تاریخی مردمان ایران زمین پاک نشود و یاد آنها تا ابد جاودان باشد.

خیمت شما هستم. شاید حدود ۳٫۴ دقیقه عیای آقا را می‌بوسیدم و آقا هم با محبت به من نگاه می‌کردند. همه خانواده‌ها نشسته بودند و فقط ما ایستاده بودیم. ۱۲ دی سال ۹۶ بود. بعد از نماز آقا اسم را از خوانند و از شهدایم پرسیدند، حسین آقا گفتند: «من جا ماندم.» آقا گفتند: «ته شما جا نمانده اید، شما هم مثل من هستم، ما با هم می‌رویم.» ایشان خیلی با مهربانی صحبت می‌کردند، حضرت آقا از حاج آقا (همسرم) پرسیدند، گفتند: «کی به رحمت خدا رفته‌اند» گفتم ده سال است. در ادامه همسر شهید محمدجواد روزی‌طلب، از راز و رمز این خانه و خانواده برانمان گفت، از پدر و مادری که همواره در راه خدا قدم برداشته‌اند و اجرشان تاج افتخار شهادت سه جوان برومند است و… خانهای که وقف خدمت به اسلام شده…

دلتنوشته…

زمانی که این گزارش را می‌خوانید مدتی از شیوع ویروس بیماری را به نام کرونا ۲۰۱۹ گذشته، می‌رسد که طعم شیرین زندگی و ایمن‌ها را به کام همه مردم تلخ کرده و تعطیلات آبیاری را به کشور تحمیل نموده در بسیاری از مناطق کشور ما هم این ویروس شیوع پیدا کرده و علاوه بر استان گلستان تلفات جانی نیز به دنبال داشته؛ درست مثل عیای مسائل بهداشتی و حفظ جان خود و هموطنان ما امری بدیهی و ضروری است که اخیراً هم مقام معظم رهبری در پیامی بر این مهم تأکید کردند بنابراین بررسی پوشیده‌نیست که امروز هم کشور نیازمند فداکاری است و حضرت آقا هم به فداکاری در سختن خود اشاره داشتند اخلاصی این افراد به حدی است که معظله از زحمات پزشکان و پرستاران در مبارزه با ویروس کرونا قدرانی و شکر می‌کند، اما فقط در شرایط بحرانی که جان هموطنان در خطر است بیشتر می‌توان فداکاری و از خودگذشتگی رزمندگان و شهدای انقلاب، دوران دفاع مقدس، مدافع وطن و مدافع حرم را بیشتر در کرد و به ارزش رشادت آنها پی برد؛ آری حالا که با خودم فکر می‌کنم جای جبهه و سنگر عوض شده و رزمندگان خط مقدم نجات کشور امروز پزشکان، پرستاران، پرسنل زحمتکش بیمارستان‌ها و تمامی هموطنانی هستند که در اقصی نقاط کشور به جامعه خدمت می‌کنند آری بااستی بادی کنیم از سفید پوشانی که جبهه مبارزه با این مهمان ناخوانده در خط مقدم قرار گرفته‌اند. در این میان به نوبه خود به‌عنوان یک روزنامه‌نگار از خانواده بزرگ رسانه که برای آگاهی مردم در تمامی شرایط و موقعیت‌های خابیر در تمامی عرصه‌ها فعال هستند یاد می‌کنم و در پایان این گزارش امیدوارم که در هیچ دوره‌ای رشادت و جانفشانی عزیزانی که از جان خود گذشتند از حافظه تاریخی مردمان ایران زمین پاک نشود و یاد آنها تا ابد جاودان باشد.

کشیند، در جنگ احد چندر سختی کشیدند. اگر انسان تاریخ و قرآن را بخواند متوجه می‌شود که اسلام به همین راحتی به دست ما نرسیده است. من یقین دارم که حضرت حجت(عج) از مقام معظم رهبری حفاظت می‌کنند، و اگر همه شماها هم صادق باشید حضرت ولی‌عصر(عج) شماها را قبول می‌کند.
خاطره شیرین یک دیدار
یک‌بار گفتند خانواده‌هایی که سه شهید به بالا دارند را برای دیدار خصوصی می‌برند، ما هم ۱۵ نفری شدیم و وقتی وارد شدیم همه خانواده‌ها نشستند بودند، ما هم رفقیم و وضو گرفتیم، از آنجا یک راهرو بود که به جایگاه دیدار با آقا متصل می‌شد، من جلو رفتم و زهره خانم، عروسم هم پشت‌سر آمدند، در که باز شد با آقا همزمان رسیدیم، وقتی سرم را بالا گرفتم آقا را دیدم، عباى آقا را گرفتم و بوسیدم، آقا پرسیدند خوبید؟ گفتم شما را دیدم خوب شدم، چون پیام خیلی درد می‌کرد. آقا گفتند نماز بخوانیم بعد در

دست عدای محترک از خدا بی‌خبر که درد هموطن برایش معنایی ندارد، داغ و درد دیگری است که این روزها بر قلیمان بسیار سنگینی می‌کند. گرچه روزگار جالبی نیست اما دیر یسا زود بحران شان انسانی یکدیگر احترام بگذاریم.



دست عدای محترک از خدا بی‌خبر که درد هموطن برایش معنایی ندارد، داغ و درد دیگری است که این روزها بر قلیمان بسیار سنگینی می‌کند. گرچه روزگار جالبی نیست اما دیر یسا زود بحران شان انسانی یکدیگر احترام بگذاریم.

مقاومت در فضای مجازی

کرونا را با ایثار اجتماعی مرهم باشیم

چرا که پزشکان و پرستاران، دیروز در خط مقدم جبهه یاری رسان مجروحان و آسیب دیدگان جنگ بودند و امروز نیز با روحیه ایثار گری همچون گذشته در جبهه خدمت رسانی، شانه‌برد در تالانته تا سلامتی را به هموطنان گرفتار در دام «کرونا» بازگرداند.

و چه بسیارند جانبازان و ایثارگران عرصه دفاع مقدس که پس از پایان جنگ و در دوره سازندگی نیز با وجود مشکلات عدیده خود، از مشکلات دیگر هموطنان نیزغافل نبودند و ایثار گری اجتماعی را بسه اعلی‌ترین درجه خود رسانده و در شرایط سخت سیل و زلزله یاری‌رسان همعوان خود بوده و هستند.

اگرچه ذات جنگ نازیباست و تبعات بسیارسنگین آن بر ملت و کشورمان پوشیده نیست اما قطع به یقین سهم بزرگی در ایجاد همدلی و سربازی قلوب ملت نیز داشته است. آن روزها سفره‌های سادّه و حال با اندک اطعمای، برکت و شکرگذاری فراوانی را در پی داشت، اما امروز تقمه‌های شبهه ناک کاری کرده که ایثار و فداکاری و گذشت دیروز، جای خود را به خودخواهی، منفعت‌طلبی و مال اندوزی سیری ناپذیر عدای سودجوی زیاده خواه اعلالی دبسته به بازار مکاره دنیا داده است.

فداکاری رزمنده دیروز ایهدای ماسک به هم‌رزم خود بود و امروز احتکار ماسک و فروش آن به قیمت جان، به

دست عدای محترک از خدا بی‌خبر که درد هموطن برایش

معنایی ندارد، داغ و درد دیگری است که این روزها بر قلیمان بسیار سنگینی می‌کند.

گرچه روزگار جالبی نیست اما دیر یسا زود بحران

شان انسانی یکدیگر احترام بگذاریم.